

تحلیل سبک‌شناسی رباعیات مهستی گنجوی

دکتر محمدرضا نجاریان^۱

(۱۹۱-۲۱۳ مجله علوم ادبی)

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۰/۲۴

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۰۳/۲۵

چکیده

مهستی گنجوی (۴۹۰-۵۷۷ ق.) بانوی شاعر ایرانی در سده ششم هجری، پس از خیام برجسته‌ترین رباعی‌سرای ایران به شمار می‌آید. وی را همچنین پایه‌گذار مکتب "شهر آشوب" در قالب رباعی شناخته‌اند که بعدها در عصر صفوی رواج بیشتری یافت. در شعر مهستی وجود فعل‌ها و واژگان فارسی کهن همچون: بخسیم، آهیخت، پار، تنک خام؛ تلفظ‌های کهن، مثل قافیه خوش با آتش و کش و نیز کاربرد بایستن و شایستن در معنای تام دلالت بر تأثیر پذیری شاعر از سبک خراسانی است. ایهام، شهر آشوب، مراعات نظیر، کنایه، تشبیهات مرکب و تفضیل و حسن تعلیل و ایهام هنری و جناس بخصوص مرکب از جمله آرایه‌های برجسته رباعیات مهستی هستند. در میان اشعار شاعر، بسامد مضمون‌های غنایی و ارج نهادن به مقام معشوق، اندیشه خیامی و خوش باشی، شهر آشوب‌ها، نکته‌های طنز آمیز و هزلیات قابل تأمل است. در این مقاله سعی بر این است تا سبک رباعیات مهستی در سه لایه زبانی و ادبی و فکری تحلیل شود.

کلید واژه‌ها: مهستی گنجوی، شعر، سده ششم هجری، رباعیات، سبک‌شناسی.

۱. مقدمه

مهستی گنجوی (۴۹۰-۵۷۷ ق.) پس از خیام برجسته‌ترین رباعی‌سرای ایران به شمار می‌آید. وی را همچنین پایه‌گذار مکتب "شهر آشوب" در قالب رباعی شناخته‌اند که بعدها در عصر صفوی رواج بیشتری یافت. زادگاه او شهر گنجه بود. او چنگ، عود و تار را به زیبایی می‌نواخت (گلچین معانی، ۱۳۴۶: ۲۱۲). گویند او روزی به سلطان سنجر گفت (من از کنیزان سلطان کهستم)؛ یعنی ناچیزتر و کوچکترم. پادشاه پاسخ داد (مه استی) یعنی بزرگتر هستی. مهستی این واژه را با اندک تخفیفی برای گرامی‌داشتن گفته پادشاه، تخلص خود ساخت (مشیرسلیمی، ۱۳۳۵: ۲۵۷).

مشهور است که مهستی همسر امیراحمد پسر خطیب گنجه بوده‌است. مهستی مدتی در گنجه اقامت داشت و سپس مجبور به ترک آنجا شد و به زنجان و بعد به مرو رفت و در آنجا از مقربان و مصاحبان دربار سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱-۵۵۲ ق.) شد و در همان جا با حکیم عمر خیام ملاقات داشت. او بنا به گفته بعضی از تذکره‌ها، ظاهراً از نویسندگان دربار بوده، زیرا به اسم مهستی دبیر نیز معروف است. وی در ۵۳۲ ق. که سلسله سلجوقی به دست غزنویان برچیده شد، از مرو خارج شد و به گنجه بازگشت و با احمد خطیب، فرزند خطیب گنجه ازدواج کرد. مهستی در بدیهه‌گویی و هزل دست داشت و در سرودن رباعی ماهر بود. عمده آثار او پس از دست یافتن ازبکان به شهر هرات از میان رفت (اثرآفرینان، ج ۵، ۱۳۸۰: ۳۲).

دیوان اشعار مهستی نیز به جا نمانده و رباعی‌هایی به نام او در نزهةالمجالس، مونس‌الاحرار (تألیف در قرن هشتم) و مجموعه‌ها و تذکره‌ها به دست آمده‌است. مهستی در سه قالب غزل، قطعه و رباعی شعر سروده‌است:

تحلیل سبک‌شناسی رباعیات مهستی گنجوی // ۱۹۳

مهستی ۹ غزل دارد (۲۹ بیت): یک غزل ۸ بیتی، یک غزل ۴ بیتی و ۷ غزل دیگر که هیچکدام از ۳ بیت تجاوز نمی‌کند؛ مثل ستایش یک زن عاشق از پسرکی تیرانداز
کاشکی انگشتوانت بودمی تا در انگشتت همی فرسودمی
تا هر آنگاهی که تیر انداختی خویشتن را کج بدو بنمودمی
تا بدنجان راست کردی او مرا بوسه‌ای چند از لبش بر بودمی
(دیوان، ص ۷۶)

او ۱۸ قطعه و جمعاً ۵۰ بیت سروده است: یک قطعه ۵ بیتی، یک قطعه ۸ بیتی و ۱۶ قطعه دیگر. هیچ‌کدام از ۳ بیت تجاوز نمی‌کند و نشان می‌دهد که شاعر در سرودن اشعار بلند مهارتی ندارد.

مهستی حدود ۳۳۸ بیت رباعی دارد (یعنی ۸۱ درصد ابیات). مهارت این شاعر در سرودن رباعی بوده، خاصه اینکه رباعیات او اغلب به مضامین تغزلی اختصاص دارد. او نخستین کسی است که شهر آشوب سرایی را در حوزه رباعی بنیان نهاد. رباعیات او در سه بخش است:

الف: رباعیات معتبری که در ۱۵ مأخذ، بین سال‌های ۶۳۰ هجری تا پایان قرن نهم به نام مهستی ثبت شده است و تعدادشان ۱۵۵ رباعی است.

ب: رباعیات گروه دوم، شامل ۳۷ رباعی از روی ۱۰ مأخذ. این ۳۷ رباعی در مقایسه با رباعیات بخش نخست از اعتبار ضعیف‌تری برخوردارند.

ج: بخش سوم ۱۰۶ رباعی دارد. در بخش سوم رباعیاتی آمده است که فقط در آثار معاصران دیده می‌شوند؛ از این رو اعتباری بر آنان متصور نیست (قیصری، ۱۳۸۶: ۵۶).

۱.۱. بیان مسئله

مهستی گنجوی بانوی شاعر ایرانی در سده ششم هجری است. شعر مهستی از دیدگاه زبانی در کاربرد واژه‌ها و فعل‌های کهن برجسته است. شعر مهستی از دیدگاه ادبی در صنعت "ایهام"، کنایه، تشبیهات مرکب و تفضیل قابل تأمل است. مهستی از نظر فکری نیز مانند خیام به خوش باشی و شادمانی فرا می‌خواند. به نظر می‌رسد رباعیات مهستی از دیدگاه زبانی، ادبی و فکری با وجود سبک خراسانی رگه‌های سبک عراقی را داراست.

۲.۱. پیشینه تحقیق

تاریخ‌گزیده از حمد الله مستوفی، قدیم‌ترین منبعی است که مهستی را معاصر سلطان محمود غزنوی می‌داند. مترجم *مجالس النفاثس*، نظر حمدالله مستوفی را تکرار می‌کند، اما دولت‌شاه سمرقندی در *تذکره الشعراء* خود و عطار در *الهی‌نامه*، مهستی را هم‌زمان سلطان

محمود سلجوقی شناسانده‌اند و سرانجام، صاحب تذکره روز روشن می‌گوید مهستی و همسرش با سلطان محمد پسر ملک‌شاه سلجوقی معاصر هستند (محرابی، ۱۳۸۲: ۷).

کتابی ظاهراً از قرن هفتم شامل مناظرات مهستی با امیراحمد (مشمول بر ۱۸۵ رباعی از زبان پورخطیب و ۱۱۰ رباعی از زبان مهستی) در دست است که احمد سهیلی خوانساری آن را کتاب قصه‌ای مجعول و حاوی اشعار سست و ناخوش می‌داند (سهیلی، ۱۳۷۱: ۴۹). بر اساس ترانه‌های موجود در همین کتاب، فریتز مایر^۱ شرق‌شناس آلمانی کتابی به نام مهستی زیبا^۲ (۱۹۶۳) فراهم آورده است. طاهری شهاب در دیوان مهستی (۱۳۳۶) و احمد سهیلی خوانساری در رباعیات مهستی دبیر (۱۳۷۱)، رباعی‌های مهستی را گردآوری کرده‌اند. در نزهة‌المجالس ۶۱ رباعی به نام مهستی آمده که کهن‌ترین و مؤثق‌ترین مجموعه ترانه‌های مهستی است (خلیل شروانی، ۱۳۷۵: ۱۲۷). رشید یاسمی در مقاله‌ای کوتاه درباره این شاعر نوشته است: «اگر شعرای مقلد و سفینه نگاران بی تتبع، اوزبکی نمی‌کردند از حمله اوزبکان این خسارت به مهستی و به ادبیات ایران وارد نمی‌آمد». سید محمد علی جمال زاده در مقاله‌ای با عنوان "دیوان مهستی گنجوی" (۱۳۴۹) می‌نویسد: این دختر گنجوی (اگر واقعاً زاییده گنجه باشد) گذشته از ذوق و خوش‌رویی و شیرین بیانی و طبع شعر و آزادی فکر و کردار، از نعمت زیبایی و غنچ و دلالت هم بی نصیب نبوده است.

در تاریخ گزیده، مهستی را هم‌دوره سلطان محمود غزنوی نقل کرده‌اند. پس مهستی در سال‌های نیمه دوم قرن پنجم هجری در گنجه از مراکز ادبی آذربایجان چشم بر جهان گشوده است. «شعر او آنجا که در "تجنیسات" راه دارد در کمال استادی است و آنجا که "ایهام" دارد در کمال رندی است و اگر "شهر آشوب" باشد، شهر آشوبی است بی‌نظیر و وقتی "مراعات النظیر" است، مراعاتش بی‌نظیر» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۰).

۳.۱. ضرورت تحقیق

مهستی در سه قالب غزل، قطعه و رباعی شعر سروده است؛ اما مهارت این شاعر در سرودن رباعی بوده است. رباعیات او اغلب به مضامین تغزلی اختصاص دارد و او نخستین کسی است که شهر آشوب سرایی را در حوزه رباعی بنیان نهاد. بنابراین ضروری به نظر می‌رسد تا سبک رباعیات او را بیان کنیم.

1. Fritz Meier (1912-1998)
2. Die Schöne Mahsati

۲. سبک رباعیات مهستی

۱.۲. سطح زبانی

ردیف و قافیه

شاعر در ۶۰ درصد اشعار، خود را ملزم به آوردن ردیف کرده است. ۶۳ درصد ردیف‌ها، فعل هستند. بیشتر قافیه‌ها از نوع اسم هستند. مهستی در قافیه "صامت+ مصوت بلند" را بیشتر به کار برده است.

موسیقی درونی و بدیع لفظی

از بین حدود ۱۶۹ رباعی در ۳۲ رباعی (۱۸/۹ درصد رباعی‌ها) قافیه در مصراع سوم آمده که آن را می‌توان قافیه درونی به حساب آورد. از ۴۱۷ بیت ۱۴ بیت صنعت جناس دارد. بنابر این، شاعر چندان به موسیقی درونی توجهی نداشته است، ولی بسامد جناس مرکب شایان توجه است.

جناس مرکب

خواهم که به نزد من بی ترس آیی
گه بر لب خشک من لب تر، سایبی
(دیوان: ۶۸)

ای بت به سر مسیح اگر ترسایبی
گه چشم ترم به آستین خشک کنی

بر هر دو طرف مزن تو بر یک سوزن
یک سو همه مرد سوزد و یک سوزن
(دیوان: ۶۲)

آن زلف شکسته را ز رخ یکسوزن
گر آتش عشق تو فتد یک سوزن

مفهوم و معنای "یک سوزن" ها چنین است به ترتیب: (به کناری بز)، (بر یک طرف بز)، (به اندازه یک سوزن خیاطی)، (از یک سو، زن و از سوی دیگر مرد).

تکرار

بسیست بیت صنعت تکرار دارد: (۶ بیت واج آرایبی و ۱۴ بیت تکرار حروف)؛ مثل چشم که از نظر علمای علم معانی از عیوب فصاحت در کلمه است و جزء اطناب ممل محسوب می‌گردد:

بی چشم تو خواب چشم از چشم پرید
چون چشم تو چشم من دگر چشم ندید
(دیوان: ۴۲)

چشمم چو به چشم خویش چشم تو بدید
ای چشم همه چشم به چشمت روشن

وز چین و ختا و خلیخ و بربر به

ای روی تو از تازه گل پرپر به

صد بنده بربری تو را بنده شده
بر، بربر بنده نه که بر، بربر به
(دیوان: ۶۴)

نوشین لب او دوش به لا لا می گفت
صد نکته به از لؤلؤ لا لا می گفت
گفتا ندهم کام فلان بیچاره
لالاش که لال باد لا لا می گفت
(دیوان: ۴۰)

التزام عناصر اربعه

بگذشت پرپر، باد بر لاله و ورد
دی خاک چمن سنبل تر، بار آورد
امروز خور آب شادمانی زیراک
فردات همه آتش غم باید خورد
(دیوان: ۴۸)

که علاوه بر التزام کلمات (باد، خاک، آب، آتش)، واژگان (پرپر، پیروز، دی دیروز، امروز و فردا) را نیز در نظر داشته است؛ تقابل غم و شادی و تصاویر "لاله" و "سنبل" هم بر سری!

الف اطلاق

۹ مورد الف اطلاق در اشعار یافت شد.

ای ترک پسر به حرمتت ننگریا
ما را به کنار خویش در ننگریا
بر بنده اگر کار چینی ننگریا
ای دیده تو زار زار بر ننگریا
(دیوان: ۶۳)

دی گفتمش آن خوش پسر درزی را
کز بهر خدا خوش ببرا درزی را
(دیوان: ۶۲)

حذف صامت آغازین الف

حذف الف از ابتدای کلمه در موارد زیاد یافت شده است. از جمله در حرف اضافه "از"

پندار که هر چه هست در عالم نیست
ونگار که هر چه نیست در عالم هست
(دیوان: ۳۳)

ایام چو آتشکده در سینه ماست
عالم همه در فسانه از کینه ماست
(دیوان: ۴۱)

حذف صامت

حذف صامت ۲۳ مورد در رباعیات یافت شده است.

تحلیل سبک‌شناسی رباعیات مهستی گنجوی /// ۱۹۷

در خاک نشابور گل امروز آمد فردا به هری باد سمن خواهد ریخت
(دیوان: ۳۹)

حذف مصوت

تخفیف مصوت ۵۴ مورد در اشعار یافت شده است

تن زود به خواری ای جلب بنهادی وز گفته خویش نیک باز استادی
(دیوان: ۷۱)

کامروز برون ز جام می نیست تو را یک دوست که دارد اندرون صافی
(دیوان: ۶۷)

ساکن کردن صامت

ساکن کردن مصوت ۱۴ مورد در رباعیات یافت شده است.

بگری مگرت روشنئی پیش آید کز گریه شمع روشنائی خیزد
(دیوان: ۴۴)

اکه مرکب یا مصوت مرکب یا آواگروه

تشدید مصوت ۴ مورد یافت شده است.

شبها که به ناز با تو خفتم همه رفت در ها که به نوک مزّه سفتم همه رفت
(دیوان: ۳۷)

تشدید مخفف

تشدید مخفف ۳ مورد یافت شده است.

هر کار که از کشته خود بر گیرد واندر لب و دندان چو شکر گیرد
(دیوان: ۲۸)

لیکن ز پی آنکه تو در چشم منی از تری آن می چکد آب از چشمم
(دیوان: ۱۳۱)

در کوی خرابات یکی درویشم ز آن خم زکوه می بیاور پیشم
(دیوان: ۵۸)

تخفیف مشدد

هان ای پسر رواس اینک سه درست بستان و مرا پاچه ده از دست نخست
خوه پاچه دست گیر و خوه پاچه پای مقصود من اندرین میان پاچه تست
(دیوان: ۷۴)

درست در مفهوم مسکوک زرین است. صاحب آندراج می‌نویسد: رأس به همزه مشدّد صحیح است و به واو خطاست به معنای کله فروش.

آنی که به لطف تو سراسر نمکی چون بر گل تازه بر چکیده نمکی
چون شیر ز پستان لطافت نمکی پیغمبری ای دوست ولیکن نه مکی
(دیوان: ۶۸)

۲.۲. سطح لغوی

واژگان عربی

درصد لغات عربی نسبت به سبک خراسانی افزایش و واژگان فارسی سره کاهش پیدا کرده است که حکایت از سبک بینابین و زبان روان و ساده دارد.

مصدر مزید: اشتیاق، امتزاج، توقیع / مصدر ثلاثی: وصل جمال، عطا، ظلام، نقصان / اسم مشتق: مطبخ، معدن، معنون، منزل، عالم، بدیع، منور، شفیع، ضعیف، مغفر / ترکیبات: سبحان الله، فی الجمله / جمع: عشاق، مصاحبات / اسم جامد: حیات، الحق، طعام، جنان، سمک، بحر، نطع، ربیع، طرفه.

چهار بیت **ملمع** در میان رباعیات وجود دارد:

ای از تو مرا غصه سودا حاصل هجرانک قاتلی و نعم القاتل
در وصف مصور جمال تو سزد سبحانک ما خلقت هذا باطل
(دیوان: ۵۵)

بیت تضمین آیه ۱۹۱ سوره آل عمران است به معنای: منزهی تو بیهوده این را نیافریدی.

واژگان فارسی کهن

اسم: مشتته، شنگرف، گو، کلک، پور، مهرگان، سیماب، رشک، شاخ، زال، دیده، آزر، درست.

فعل: آهیخت، نبشت، بخشیم، بحلی - قید: تنک، زهی، ای دریغا، در حال، پار، دی، زنهار، بر، پریر - عدد: سه صد، دو صد - صفت: تنک خام، پور، بحل.

آتش چو زدی پریر در ما پیوست دی آب رخم ببرد و عهدم بشکست
(دیوان: ۳۹)

از دیده من چو اشک گلگون بچکد هر لحظه هزار قطره افزون بچکد
(دیوان: ۴۵)

اسم صوت

موارد اندکی اسم صوت در رباعیات دیده می‌شود:

قصاب یکی دنبه برآورد ز پوست در دست گرفت و گفت وه وه چه نکوست
(دیوان: ۳۷)

واژگان رکیک

در ۲۰ بیت از دیوان مهستی (که ۱۳ بیت آن مربوط به قطعه‌های اوست) واژگان رکیک به کار رفته است؛ یعنی، ۵ درصد از کل ابیات او. این ابیات در زمره هجویات قرار نمی‌گیرد و شاعر با توصیفات و نکته‌های طنزآمیز و هزلیات خود، قلم را به محدوده واژگان تابو کشانده است.

مهستی، قاضی شهر و همسر او را به سخره می‌گیرد. قاضی اقرار به پیری و عنین بودن دارد و با استفهام توبیخی فریاد می‌زند که: این قحبه نه مریم است این بچه زکیست؟ (دیوان: ۴۲). مهستی زبان حال زنی زحمت‌کش را در برابر مأمور فاسد مالیاتی، که مرتباً از او رشوه و پاره (انعام) طلب می‌کرده، به طنز کشیده است.

واژگان مربوط به مشاغل مختلف

مهستی یکی از شهرآشوب سرایان زمانش بوده و به ۱۶ شغل در اشعار خود اشاره کرده است: قصاب (ص ۵۹ و ۳۸)، سرباز (ص ۲۳)، تیرانداز (ص ۴)، درزی (ص ۶۲)، حمامی (ص ۶۵)، فساد (ص ۷۳)، جوله پسر (ص ۲۸)، نعلبند (ص ۲۳)، قاضی (ص ۴۲)، کفشگر (ص ۴۴)، خباز (ص ۳۲)، کلاه‌دوز (ص ۳۶)، مشاطه (ص ۴۰)، درزن‌گر (ص ۴۷) و مؤذن (ص ۴۷). توصیف شغل قصابی و ابزار و وسایل آن بیش از مشاغل دیگر ذکر شده است. بیت زیر یک شهرآشوب عالی درباره دلبر رختشوی است.

با ابر همیشه در عتابش بی‌نم جوینده تاب آفتابش بی‌نم
گر مردمک دیده من نیست، چرا؟ هرگه که طلب کنم، در آبش بی‌نم
(دیوان: ۵۹)

واژگان عرفانی

در دیوان مهستی بندرت واژگانی؛ مثل خرابات (دیوان، ص ۴۲)، صوفی (دیوان، ص ۴۲)، درویش (دیوان، ص ۴۲)، می (دیوان، ص ۴۴)، قلندر (دیوان، ص ۴۵ و ۴۵)، رند (دیوان، ص ۴۵ و ۵۳) دیده می‌شود:

هان تا به خرابات مجازی نائی تا کار قلندری نسازی نائی

اینجاره رندان سراندازانست جانبازانند تا نبازی نائی
(دیوان: ۵۳)

اصطلاحات دیوانی، علوم و بازی‌ها

قلم، خط، مستوفی: صاحب دیوان استیفا و خراج محسوب می شد؛ نظارت بر جمیع اموال دیوانی، ضبط کل دخل و خرج تمام مملکت را بر عهده داشت. از این رو، متصدی آن از بین معتمدان و خاصان دیوان انتخاب می شد که لزوما شایستگی در این امر معیار انتخاب سلطان برای این پست مهم نبود (دهخدا).

مستوفی عشقت به قلم خواهد داد از خط لبست به عارضت پروانه
(دیوان: ۶۵)

مسابقات: کبوتر بازی (ص ۶۹)، اسب تاختن (ص ۶۹)، موسیقی: مضراب، نی (ص ۶۹).

نجومی: قاضی چرخ:

با خلق به داوری بود قاضی چرخ وز علم و عمل بری بود قاضی چرخ
بر مشته اگر می برید نیست عجب زان روی که مشتری بود قاضی چرخ
(دیوان: ۳۳)

مشته: «مشته» + «ه»، پسوند نسبت و تشبیه. پهلوی «موستک». دسته هر چیز را گویند عموماً، همچو دسته کارد و خنجر و تیشه و امثال آن. آلتی باشد از برنج و فولاد که استادان کفش دوز چرم را بدان کوبند. افزاری که ندافان و حلاجان بر زه کمان زنند تا پنبه حلاجی شود خصوصاً و آن را به عربی مدق گویند. (برهان). افزاری که حلاجان و سراجان و صحافان و امثال اینها در دست گرفته بدان کار کنند. مشته نداف و حلاج. ابزاری چوبین که ندافان و حلاجان بر زه کمان زنند تا پنبه حلاجی شود. (ناظم الاطباء). مندف. مدق. آلتی چوبین که سری سخت کلان دارد و دسته کوتاه و حلاجان گاه پنبه زدن به زه کمان همی زنند (دهخدا).

مشتری یکی از بزرگترین سیاره‌های منظومه شمسی است که به چشم انسان، بعد از زهره از سایر سیاره های منظومه شمسی درخشان تر است. مشتری را ستاره سعد اکبر می‌دانند و ستاره‌ای از سیارات فلک ششم که به فارسی برجیس نامیده می‌شود. این ستاره را خطیب فلک، قاضی فلک، هرمزد، اورمزد، زاوش، هرمز احور، قاضی چرخ، زاوش، زوش، فروزد، مزد، آورسر، هورمز، هورمزد هم می‌نامند. به این جهت ترکیبات متعددی مانند مشتری رای (دارای رای استوار)، مشتری ضمیر، مشتری طلعت (سعادت‌مند) و مشتری چهر در ادبیات فارسی وجود دارد (دهخدا).

اما بیشترین اصطلاحات مربوط به شطرنج است:

چون اسب به میدان طرب می‌تازی از طبع لطیف، سحرها می‌سازی
فرزین و شه و پیاده، فیل و رخ و اسب خوب و سره و طرفه و خوش می‌بازی
(دیوان: ۶۹)

بس جور کز آن غمزه زیبات کشند بس درد کز آن قامت رعنات کشند
بر نطع وفا بیار شطرنج مراد آخر روزی به خانه مات کشند
(دیوان: ۵۰)

اصطلاحات مذهبی

یک دست به مصحفیم و یک دست به جام گه نزد حلالیم و گهی نزد حرام
مائیم در این گنبد ناپخته خام نه کافر مطلق نه مسلمان تما
(دیوان: ۵۹)

حروف

در شعر مهستی حروف "در"، "از"، "که" از سایر حروف بیشتر است. ۹۵ درصد حروف در رباعیات او ساده‌اند که دلیل روانی کلام مهستی و فاصله گرفتن از سبک خراسانی است و بقیه، مرکب هستند؛ مثل "بجز از"، "از بهر"، "از پی". انواع حرف اضافه "از" با معانی مختلف در اشعار مهستی دیده می‌شود: از جمله با معنی "علت".

هر شب ز غمت تازه عذابی بینم در دیده به جای آب خوابی بینم
(دیوان: ۵۷)

زرد است ز عشق خاک بیزی رویم وین نادره را بهر کسی چون گویم
(دیوان: ۵۹)

در اشعار مهستی حرف "تا" بیشتر حرف ربط و به معنای "از آن زمان" است:

تا حلقه به گوش لب جون نوش توام ای رشک پری عاجز و مدهوش توام
(دیوان: ۵۶)

گاهی ابتدا و انتهای غایت و گاهی حرف تحذیر است (خطیب رهبر، ۲۷۷):

هان تا به خرابات مجازی نائی تا کار قلندری نسازی نائی
این جاره رندان سرافرازان است جانبازانند تا نبازی نائی
(دیوان، ص ۶۹)

حرف "به" بیشتر در مفهوم ظرفیت است:

کامروز هر آنکه آبرویی دارد فرداش به خاک تیره می‌باید خفت
(دیوان: ۳۹)

حرف "که" در دیوان مهستی بیشتر حرف ربط است؛ که گاهی تأویل به صفت برده می‌شود (خطیب رهبر، ۴۱۵).

جان کو به تن آباد بود هیچ بود دل گر به جهان شاد بود هیچ بود
بادیست نفس کاساس عمر تو بود بنیاد که بر باد بود هیچ بود

(دیوان: ۴۳)

حرف "را" در دیوان مهستی بیشتر نشانه مفعول است، اما گاهی مبدل فعل است:

جز زهره که را زهره که بوسد دستش جز یاره که را یاره که گیرد دستش

(دیوان: ۵۴)

۳.۲. سطح نحوی

ساختمان افعال

بسامد افعال ساده نسبت به افعال پیشوندی و مرکب در دیوان مهستی بسیار بالاتر است و این نکته خود نشان دهنده روانی کلام مهستی و دوری از مغلط‌گویی است. از آن گذشته کمبود افعال پیشوندی بیانگر گذشتن از سبک خراسانی و نزدیک شدن به سبک عراقی است.

افعال کهن: مثل زاد در معنای لازم، یا پیشوندی (درساز)

این پیچش و شورش دل از زلف تو زاد از مار چه زاید به جز از مار بچه

(دیوان: ۶۴)

با من به کبابی و شرابی درساز کاین هر دو ز دیده و ز دل ساخته‌ام

(دیوان: ۵۸)

تلفظ‌های کهن، مثل قافیه کردن خوش با آتش و کش. تغییر تلفظ ۳ مورد در دیوان یافت شده است.

پیوسته خرابات زرنندان خَوش باد در دامن زهد زاهدان آتَشش باد

(دیوان: ۴۷)

امروز خور آب زندگانی زیـــــرک فردا همی آتش ز غمش خواهی خَورد

(دیوان: ۴۸)

فعل دعایی

ای باد که جان فدای پیغام تو باد گر بر گذری به کوی آن حور نژاد

گو در سر راه مهستی را دیدم کز آرزوی تو جان شیرین می‌داد

(دیوان: ۴۶)

در دامن زهد زاهدان آتش باد
(دیوان: ۴۶)

کز وصل تو ام امید بر باید داشت
(دیوان: ۳۳)

تا با تو بگویم که فراق تو چه کرد
(دیوان: ۴۶)

تاج سر خورشید فلک را شاید
(دیوان: ۴۸)

نزدیک لب آبی، به کنارم گیری
(دیوان: ۶۶)

خود می گردد مرا همی گرداند
(دیوان: ۴۸)

سقای مجاوران کوی تو منم
(دیوان: ۵۷)

ور نه تو چنین سخن کمان نیز نئی
(دیوان: ۷۱)

دل‌تنگ مشو گر ز تو دور افتادم
(دیوان: ۵۶)

بر تخت طرب نشین به کف ساغر گیر
(دیوان: ۵۱)

پیوسته خرابات ز رندان خوش باد

افعال ناقص معنایی

بایستن در معنای فعل ناقص

جانا دل مسکین من این کی پنداشت

بایستن در معنای فعل تام

چون زلف دراز تو شبی می‌باید

شایستن در معنای فعل تام

کفشی که ز لعل شکرش آراید

در بحر غم ز اشک شاید که به لطف

پیشواژک‌های کهن

"همی" به جای "می" در مضارع اخباری

عهدی دارد فلک که تا گرد جهان

از بسکه ز دیدگان همی ریزم آب

صورت دیگر صرف مصدر نیستن

بخت بد ما همی کند سست پئی

جانا نفسی دور نه ای از یادم

حذف "ب" از ابتدای فعل امر

ای پور خطیب گنجه پندی بپذیر

پیشواژک "می" به جای "ب" در امر مؤکد
از تیر مژه این دل صد پاره من

می دوز و ز پاره دوختن ننگت نی
(دیوان: ۷۰)

قرار گرفتن "ن" نفی بین "می" و فعل
گفتا که قبای وصل ما می نخری

گفتم که به جان همی خرم درزی را
(دیوان: ۳۲)

چون دانستی که دل به گل می ندهم

رفتگی و بنفشه را شفیع آوردی
(دیوان: ۶۷)

نفی فعل امر به وسیله "م" در ابتدای فعل
حمامی را بگو گرت هست صواب

امشب تو بخسب و تون گرمابه متاب
(دیوان: ۳۲)

پندار مدار کین گره بگشایی

دانستن این گره به قدر بشر است
(دیوان: ۶۶)

پیشواژک "ب" بر سر ماضی تام
تا شاه رخت ملک بهاری بگرفت

هر یک ز میانه پیشکاری بگرفت
(دیوان: ۸۳)

آتش بوزید و جامه شوم بسوخت

وز جامه شوم نیمه روم بسوخت
(دیوان: ۸۲)

ببرد (ص ۲۲)، بشکست (ص ۲۲)، بریخت (ص ۲۲)، بدید (ص ۲۵)
می با امر (امر مستمر)

آن تازه گلم من که نباشد خارش
بازی که سر دشت شهان جایش بود

با بلبل خوشگوی بود غمخوارش
در دام تو افتاد نکو می دارش

دو حرف اضافه قبل و بعد از متمم
به بیچارگان رحمت آوردمی

بر افتادگان بر ببخودمی
(دیوان: ۱۶۸)

ای ترک پسر به حرمت ننگریا

ما را به کنار خویش در ننگریا
(دیوان: ۶۳)

کار از لب خشک و دیده تر بگذشت

تیر ستمت ز جان و دل بر بگذشت
(دیوان: ۸۰)

- کاربرد ضمیر "او" برای غیر جاندار
هر جوی که از چهره به ناخن کندم
بر آتش عشق تو کباب است دلم
- از دیده کنون آب در او می بندم
(دیوان: ۱۲۸)
چون گرم شود کباب از او خون بچکد
(دیوان: ۹۸)
- کاربرد "یکی" برای نکره کردن واژه
قصاب یکی دنبه بر آورد ز پوست
- در دست گرفت و گفت وه وه چه نکوست
(دیوان: ۶۲)
- "نه" در نقش قید نفی
در دایره ای که آمد و رفتن ماست
مائیم در این گنبد ناپخته ی خام
- آن را نه بدایت نه نهایت پیداست
(دیوان: ۱۶)
نه کافر مطلق نه مسلمان تمام
(دیوان: ۱۲۶)
- "به" تفضیلی
معشوقه لطیف و چست و بازاری به
گفتا که دلت ببسوده ام باز ببر
- عاشق همه با ناله و با زاری به
گفتم که تو برده ای تو باز آری به
(دیوان: ۱۴۷)
- الف ندا
"الف" ندا در ۱۱ بیت آمده است:
خورشید رخا ز رشک رویت هر مه
جانا نه هر آنکس که دلی خوش دارد
- چون من ز غمت ماه به موئی بجهد
(دیوان: ۱۰۷)
حال دل بیدلان مشوش دارد
(دیوان، ص ۹۲)
- جا به جایی ضمیر
۳۵ مورد جا به جایی ضمیر در دیوان است :
بگری مگرت روشنئی پیش آید
شاهها فلکت اسب سعادت زین کرد
- کز گریه شمع روشنائی خیزد
(دیوان: ۹۶)
وز جمله خسروان تو را تحسین
کرد(دیوان: ۹۵)

تبعیت صفت از موصوف جمع

اینجاره رندان سراندازانست جانبازانند تا نبازی نائی
(دیوان: ۵۳)

۲-۲: سطح ادبی

قالب ها

مهستی در سه قالب غزل، قطعه و رباعی شعر سروده است؛ اما ۳۳۸ بیت رباعی دارد (یعنی ۸۱ درصد ابیات).

مهارت این شاعر در سرودن رباعی بوده است، خاصه اینکه رباعیات او اغلب به مضامین تغزلی اختصاص دارد و او نخستین کسی است که شهرآشوب سرایی را در حوزه رباعی بنیان نهاد.

بدیع معنوی

در دیوان مهستی ۱۰۳ مورد صنعت بدیعی یافت شده است. ۸۱ درصد اشعار او در قالب رباعی است و چهار مصراع، چندان به شاعر مجال هنرنمایی در حوزه بدیع را نمی‌دهد؛ در واقع این آمار برای اشعار مهستی که عموماً رباعی سراسر است، نسبت به شاعری غزل سرا یا قصیده سرا، از ارزش و اهمیتی بالاتر برخوردار است و قوی بودن شعر او را در حیطه بدیع نشان می‌دهد. از میان صنایع بدیع مهارت شاعر در به کارگیری صنعت تناسب و تضاد بیشتر است:

لاله چو پریر آتش شور انگیخت دی نرگس آب شرم از دیده بریخت
امروز بنفشه عطر با خاک آمیخت فردا سحری باد سمن خواهد بیخت
(دیوان: ۳۹)

شاعر حسن تعلیل های زیبایی دارد مثل این شهرآشوب درباره دلبر رختشوی که در بیت دوم حسن تعلیل دارد.

با ابرهمیشه درعتابش بینم جوینده تاب آفتابش بینم
گر مردمک دیده من نیست، چرا؟ هرگه که طلب کنم، در
(دیوان: ۵۹)

نیز از مثل های عامیانه بهره برده است:

دی خوش پسری بدیدم اندر زوزن گر لاف زنی ز خو بروئی زو زن
او بر دل من رحم نکرد و زن کرد خود دود دل منش ستاند زو زن
(دیوان: ۶۳)

تحلیل سبک‌شناسی رباعیات مهستی گنجوی /// ۲۰۷

شاعر با آوردن زوزن (نام جغرافیایی) و زو زن (از او [لاف] زن) بازی‌های لفظی به کار برده است.

ایهام در جای جای رباعی دیده می‌شود، از جمله در رباعی زیر به نقل از *مونس الاحرار*، کلمهٔ جان در برابر انس نوعی ایهام تضاد یا تناسب دارد:

دی خوش پسری بدیدم از سَرآجان جان را سَر از تر بایسته و شایسته
از دستِ غمش همیشه در ضَرآ انس جان سَرآ در همیشه رخس عشقِ در
(دیوان: ۶۳)

در بیت اول، سَرآجان (زین فروشان) و (سر را جان) (جان برای سر) جناس مرکب ساخته اند؛ در بیت دوم، ضَرآ و سَرآ، مقتبس است از عبارت قرآنی (انس) آدمیان (از دست غم او همیشه) و معنی آن چنین است: ضَرآ و سَرآ (اعراف/ ۷) در اندوهند و جان پریان از عشق او در شادی. (همچنین، ضَرآ و سَرآ و انس و جان تضاد دارند و در جان ایهام هست. بیت اشاره دارد به عشق پریان به آدمیان که باوری کهن است. در ضبط این رباعی، در متن چاپی مونس الاحرار به جای انس اشتباهاً انس آمده است (مشرف، ۱۳۸۴: ۸۷).

بیان

در رباعیات مهستی ۴۸۳ مورد ارکان علم بیان یافت شده است که بسامد آن در کل ابیات برابر است با ۱۱۵ درصد؛ یعنی به طور متوسط موازین علم بیان در تمام ابیات رعایت شده است و این آمار بیانگر این است که اشعار مهستی از لحاظ بیان تا حدودی قوی است: تشبیه تفضیل با شیوه‌های گوناگون:

مؤذن پسری تازه‌تر از لاله مـرو رنگ رخس آب برده از خون تذرو
آوازه قامت خوشش چون برخاست در حال به باغ در نماز آمد سـرو
(دیوان: ۶۳)

تشبیه خطش به مشک می کردم عقل گفتا غلطی مشک غلام خط اوست
(دیوان: ۳۶)

نیز وجود تصاویر مرکب دلالت بر برجستگی شاعر است:

آن کودک نعلبند داس اندردست چون نعل براسب بست از پای نشست
زین نادره تر که دید در عالم پست بدری به سـم اسب هلالی بر بست
(دیوان: ۴۰)

البته بسامد انواع کنایه آنهم کنایه از فعل یا جمله بیش از دیگر صور خیال است:

حمامی را بگو گرت هست صواب امشب تو بخسب و تون گرمابه متاب

تا من به سحرگهان بیایم به شتاب از دل کنمش آتش و از دیده پر آب
(دیوان: ۳۳)

سطح فکری

الف) شهر آشوب‌ها

شهر آشوب گونه ای از شعر پارسی است که در آن از شهرها و حرفه‌های مختلف و انسان‌هایی که در زمینه‌های گوناگون به کار مشغولند سخن به میان آورده می‌شود. مهستی را باید نخستین شاعر شهر آشوب سرا و در واقع بنیان گذار شهر آشوب در ادبیات فارسی شمرد. در مورد شهر آشوب‌های مهستی باید گفت که او به عنوان یک زن از زیبایی و عشق جاودانه خود مایه گذاشته، کار را بالاترین و والاترین شرافت آدمی شمرده و کار و انسان و عشق را ستوده است. او درباره دلبران بزار، پاره دوز، پتک زن، تخم مرغ باز، تیرانداز، جولاهه (بافنده)، حمامی، خاکبیز، درزی (خیاط)، قصاب، صحاف، فصاد، میوه فروش، نجار، کلاه دوز، نعلبند، خباز، درزن گیر (سوزن ساز)، رواس (کله‌پز)، سراج (زین ساز)، رگزن (حجامت کننده، خون گیر)، قصار (جامه شوی)، کبوتر باز، کفش گر، محتسب و مؤذن شعر دارد (محرابی، ۱۳۸۲: ۳۷).

سهمی که مرا دلبـــــــر خباز دهد نه از سر کینه کز سر ناز دهد
در چنگ غمش بمانده‌ام همچو خمیر ترسم که به دست آتشم باز دهد
(دیوان: ۴۹)

مهستی در شهر آشوب‌های خود مرزهای دینی، طبقاتی و قومی را به دور می‌افکند و انسان و کار شرافت‌مندانه انسانی را مورد ستایش قرار می‌دهد و به‌عنوان ستایشگر راستین زندگی قد علم می‌کند (مشرف، ۱۷).

ب) قلندریات

در بتکده پیش بت مناجات خوش است با ساغر یک منی مناجات خوش است
تسبیح مصلاهی ریــــائی خوش نیست ز نار نیاز در خــــرابات خوش است
(دیوان، ص ۳۸)

ج) عارفانه‌ها

در عالم عشق تا دلم سلطان گشت آزاد ز کفر و فارغ از ایمنان گشت
اندر ره خود، مشکل خود، خود دیدم از خود چو برون شدم رهم آسان گشت
(دیوان: ۳۴)

د) خیامانه‌ها

شعر مهستی بیان عشق و شیدایی، شوخ‌طبعی و رعنائی، صداقت و زیبایی است. شعر او

تحلیل سبک‌شناسی رباعیات مهستی گنجوی /// ۲۰۹

سرشار از نشاط و شادی است و در آن تصویر حزن‌آور و غم‌آلود زندگی بسیار اندک است، که این خود جان زیبایی شعر اوست (محرابی، ۱۳۸۲: ۶۵). مهستی مانند خیام و حافظ لذایذ جسمانی را جایز و مطلوب می‌شمارد. در شعر او به کرات لطف و طراوت طبیعت مورد ستایش قرار گرفته است.

در وقت بهار جز لب جوی مجوی جز وصف رخ یار سمن روی مگوی
جز باده گلرنگ به شبگیر مگیر جز زلف بتان عنبرین بوی مگوی
(دیوان: ۷۰)

مهستی عشق شورانگیز با تاج الدین احمد پسر خطیب گنجه دارد. یکی از خدمات بزرگ مهستی تشویق میراحمد به بریدن از دکان داری و پیوستن به شادباشی خرد ورزانه است.

زلف و رخ خود به هم برابر کردی امروز خرابات منور کردی
شاد آمدی ای خسرو خوبان جهان ای آنکه شرف برخوردار و خاور کردی
(دیوان: ۶۹)

او به عنوان یک زن هنرمند و موسیقی‌شناس و یک اندیش‌ورز با شیدایی وصف ناپذیری معشوق را به جانب خود می‌خواند که زندگی یک دم است و جز آن هیچ نیست.

برخیز و بیا که حجره پرداخته‌ام وز بهرتو پرده‌ای خوش انداخته‌ام
بامن به کبابی و شرابی در ساز کاین هر دو ز دیده و ز دل ساخته‌ام
(دیوان: ۵۸)

مهستی اندرز می‌دهد که از طبیعت و زیبایی‌های آن تا دیر نشده لذت ببر. جهان را خاک می‌داند و از مطرب آواز می‌خواهد و از ساقی باده :

در سنگ اگر شوی چو پار ای ساقی بر آب اجل کنی‌گذار، ای ساقی
خاک است جهان، صوت برآر، ای مطرب باد است زمان، باده بیار، ای ساقی
(دیوان: ۶۹)

مهستی در برابر تقدس خشک، رهبانیت و ریاضت‌کشی مذهبی لذت و شادمانی این جهانی را قرار می‌دهد. او ستایشگر عشق و زندگی است:

لعل تو مکیدن آرزو می‌کردم می با تو کشیدن آرزو می‌کردم
در مستی و در جنون و در هشیاری چنگ تو شنیدن آرزو می‌کردم
(دیوان: ۵۷)

او زندگی را پوچ می‌شمارد:

نسرین تو زد پریر بر من آذر دی باد ز سنبلت مرا داد خـبر
امروز در آبم از تو چون نیلوفر فردا ز گل تو خاک ریزم بر سر
(دیوان: ۵)

نیز سفارش می کند که حسرت گذشته را نباید خورد و باید دم را غنیمت شمرد.

بگذشت پریر باد بر لاله و ورد دی خاک چمن سنبل تر بار آورد
امروز خورآب زندگانی، زیراک فردا همی آتش زغمش خواهی خورد
(دیوان: ۴۸)

مهستی با دیدی الحادی، به انسان‌ها اندرز می‌دهد که بود و نبود دنیا را فرو گذارند؛ نبوده‌ها را بود و بوده‌ها را نبود بیانگارند، زندگی را آسان گیرند و خوش بزیند (مشرف: ۱۷).

چون نیست ز هرچه هست جز باد به‌دست چون نیست ز هرچه نیست نقصان و شکست
پندار که هرچه هست، در عالم نیست وانگار که هرچه نیست، در عالم هست
(دیوان: ۳۳)

ه) مبارزه با خرقة سالوس زاهدان

مهستی با زهد، رهبانیت و ریاکاری مذهبی سر ناسازگاری دارد. او بخوبی شخصیت دوگانهٔ اربابان دین را می‌شناسد:

یک دست به مصحفیم و یک دست به جام گه نزد حلالیم و گهی نزد حرام
مائیم در این گنبد ناپختهٔ خام نه کافر مطلق نه مسلمان تمام
(دیوان: ۵۹)

و) ستایش کار و شرف و نجابت انسانی

مهستی در شهرآشوب‌های خود مرزهای طبقاتی و قومی به دور می‌افکند و انسان و کار شرافتمندانهٔ انسانی را مورد ستایش قرار می‌دهد.

آن کودک نعل‌بند داس اندردست چون نعل براسب بست از پای نشست
زین نادره‌تر که دیدد در عالم پست بدری به سم اسب هلالی بر بست
(دیوان: ۴۰)

ز) حسرت ایام گذشته وصال

شب‌ها که بنام با تو خفتم همه رفت درها که به نوک مژه سفتم همه رفت
آرام دل و مونس جانم بودی رفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت
(دیوان، ص ۳۷)

ح) وقار، غرور و بلند همتی در برابر میراحمد

تن با تو بخواری ای صنم در ندهم با آنکه ز تو به است هم در ندهم
یک‌باره سر زلف به خم در ندهم در آب بخشیم خوش و نم در ندهم
(دیوان: ۶۰)

ط) شکایت از جور شاه

مهستی دوبار به دستور شاه زندانی می‌شود:

شاهان چو به روز بزم ساغر گیرند بر یاد سماع و چنگ و چاکر گیرند
دست چو منی که پای بند طرب است در خام نگیرند که در زر گیرند
(دیوان: ۴۴)

باستانی پاریزی، تاریخ‌نگار و طنزپرداز نامدار معاصر، ضمن نقل این شعر می‌نویسد:
کُنده چوب قطور و سنگینی است که پای زندانی را به آن می‌بستند و قفل می‌کردند (به نقل
از: علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۸۹).

ی) احساسات زنانه

مهستی با به کار بردن تشبیه مضمّر تفضیل، نافه‌گشایی باد سحری را منوط به
غالیه‌سای گیسوان معشوق می‌داند. دست معشوق را برگردن خود می‌خواهد و بر این باور
است که چنین عشقی ایمان صدساله زاهد را بر باد می‌دهد.

تا سنبل توغالیه سایی نکند باد سحری نافه‌گشایی نکند
گر زاهد صد ساله ببیند دستت درگردن من که پارسایی نکند
(دیوان: ۴۵)

رباعی بالا از یک طرف سستی جزم‌های مذهبی در سرکوب احساسات طبیعی انسانی را به
نمایش می‌گذارد و از طرف دیگر روی به سمت اثبات احساس آدمی دارد. دویست سال بعد
حافظ شکست ایمان را در برابر عشق زمینی، ضمن کاربرد کنایه‌ای زیبا جشن می‌گیرد (مشرف:
۱۴).

ک) توصیف زنانه از پسرکی اذان گو

مؤذن پسری تازه تر از لاله‌مرو رنگ رخس آب برده از خون تذرو
آوازه قامت خوشش چون برخاست درحال بیاغ درنماز آمد سرو
(دیوان: ۶۳)

ل) مبارزه علیه خانه‌نشینی زن و تشویق به زندگی اجتماعی

ما را به دم تیر نگه نتوان داشت در حجره دل‌گیر نگه نتوان داشت
آن را که سر زلف چو زنجیر بود در خانه به زنجیر نگه نتوان داشت
(دیوان: ۳۵)

نتیجه‌گیری

با توجه به سبک سلجوقی اشعار مهستی گنجوی، نتایج زیر حاصل شد:

- از نظر سطح آوایی باید گفت در اشعار مهستی غالباً بحر هزج دیده می‌شود. ۶۰ درصد آنها مردّف است و ۶۳ درصد ردیف‌ها، فعل هستند. ۵۲ درصد قافیه‌ها از نوع اسم هستند و در قافیه "صامت+ مصوت بلند" بیشتر آمده است.

- هر چند که واژگان فارسی کهن نظیر کلک، مهرگان، زال، آزر، آهیخت، پریر، پار، آدینه، خوش‌گوار، تنک، و خام در اشعار مهستی کاربرد دارد، ولی واژگان عربی ابیات او را نمی‌توان نادیده گرفت. مضافاً اینکه واژگان مشاغل مختلف، واژگان عرفانی، واژگان عامیانه و مذهبی قابل توجهی در آثار او وجود دارد. و نیز حروف (در، از، که) از سایر حروف بیشتر است. ۹۵ درصد حروف، ساده و بقیه مرکب هستند.

- از نظر سطح نحوی بسامد افعال ساده نسبت به افعال پیشوندی و مرکب بالاتر است و این نکته خود نشان‌دهنده روانی کلام مهستی و دوری از مغلّق‌گویی است؛ نیز افعال کهن همچون زاد در معنای لازم، یا پیشوندی، تلفظ‌های کهن، مثل قافیه کردن خوش با آتش و کَش، فعل‌های ناقص معنایی در معنای فعل تام، پیشواژک‌های کهن، امر مؤکد با می، حرف اضافه مضاعف دلالت بر کهنگی اثر دارد.

- اشعار مهستی از لحاظ بیان تا حدودی حائز اهمیت است. تشبیه تفضیل با شیوه‌های گوناگون، نیز وجود تصاویر مرکب و بسامد بالای انواع کنایه دلالت بر برجستگی شاعر است.

- در رباعیات مهستی بسامد مربوط به معشوق، غم فراق و موضوعات تغزلی در مرتبه نخست و اندیشه خیامی و شهر آشوب‌ها در مرتبه دوم است. نشانه دیگر گرایش به سبک عراقی، ارج نهادن به مقام معشوق و خاکساری و عجز عاشق در مقابل اوست. اغلب اشعار او از عشق جان‌سوز و فراق معشوق و طلب وصال او تأثیر پذیرفته است. مهستی در احساسات خویش شاعری غم‌گراست و در تفکر، شاعری شادی‌گرا و خوش‌باش چون خیام است.

کتابنامه

۱. احمدی گیوی، حسن. (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی فعل*. تهران: نشر قطره.
۲. نصیری، محمدرضا. (۱۳۸۴). *اثر آفرینان (ج ۵) تهران: انجمن مفاخر فرهنگی*.
۳. استوارغلام دانائی. (۱۳۸۲). *مهستی گنجوی: خردورزی طغیان‌گر*. وبگاه روزنه.
۴. انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن. (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی*. تهران: انتشارات فاطمی.
۵. باقری، مه‌ری. (۱۳۷۳). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: نشر قطره.
۶. بهار، محمد تقی. (۱۳۸۴). *سبک‌شناسی (چاپ هشتم)*. تهران: امیر کبیر.
۷. جاجرمی، محمد بن بدر. (۱۳۵۰). *مونس الاحرار فی دقایق الاشعار*. (ج ۲). (به اهتمام میر صالح طیبی). تهران: انجمن آثار ملی.
۸. جمال زاده، سید علی. (۱۳۴۱). *دیوان مهستی گنجوی*. *ماهنامه/رمغان*، ۵، ۲۷۳-۲۸۴.
۹. خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۶۷). *حروف اضافه و ربط*. تهران: سعدی.
۱۰. خلیل شروانی، جمال. (۱۳۷۵). *نزه المجالس (چاپ دوم) (تصحیح محمدامین ریاحی)*. تهران: انتشارات زوار.
۱۱. خیام پور، علی. (۱۳۳۸). *دستور زبان فارسی (چاپ سوم)*. تبریز: انتشارات کتاب فروشی چهر.
۱۲. دولت‌شاه سمرقندی. (۱۳۳۸). *تذکره الشعرا*. (به همت محمد رضانی). تهران: چاپ پیک ایران.
۱۳. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۴. سهیلی خوانساری، احمد. (۱۳۷۱). *رباعیات حکیم مهستی دبیر*. تهران: نشر ایران.
۱۵. شروانی، خلیل. (۱۳۶۶). *نزه المجالس*. (تصحیح محمدامین ریاحی). تهران: انتشارات زوار.
۱۶. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴). *سبک‌شناسی شعر*. تهران: فردوس.
۱۷. علوی مقدم، مهیار. (۱۳۷۷). *نظریه های نقد ادبی معاصر*. تهران: انتشارات سمت.
۱۸. قیصری، ابراهیم. (۱۳۸۶). *مهستی، بزرگ بانوی رباعی، کتاب ماه: ادبیات و فلسفه*. ۷۴، ۹۲-۹۵.
۱۹. گلچین معانی، احمد. (۱۳۴۶). *شهر آشوب در شعر فارسی*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۰. محجوب، محمد جعفر. (۱۳۴۵). *سبک خراسانی در شعر فارسی*. تهران: فردوسی.
۲۱. محرابی، معین الدین. (۱۳۸۲). *مهستی گنجی: بزرگترین شاعر رباعی سرا*. تهران: انتشارات توس.
۲۲. مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*. (به اهتمام عبدالحسین نوایی). تهران: انتشارات امیر کبیر.
۲۳. مشرف، مریم. (۱۳۸۴). *مهستی شناسی*. *نامه فرهنگستان*، ۲۵، ۸۵-۱۰۱.
۲۴. مشیر سلیمی، علی اکبر. (۱۳۳۵). *زبان سخنور*. تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.
۲۵. مهستی. (۱۳۳۶). *دیوان*. (به کوشش شهاب طاهری). تهران: ابن سینا.
۲۶. نائل خانلری، پرویز. (۱۳۷۲). *دستور تاریخی زبان فارسی*. (به کوشش عفت مستشار نیا). تهران: انتشارات توس.
۲۷. نورزاد، فریدون. (۱۳۷۹). *مهستی نامه*. تهران: نشر دنیای نو.